

The implications of verse 122 of Surah At-Tawbah on the rejection of the doubt "the possibility of the mistake of the Gurdian jurist in the age of occultation"

Elaheh Hadian Rasnani¹

Summary

One of the doubts that is promoted against the intellectual foundations of the Islamic government, especially the issue of religious authority, is why one should obey an innocent leader! In this research, the mentioned doubt in the field of obeying a non-mujtahid (Maklawfi) who is not sure of the mistake of the mujtahid or jurist, is answered in a descriptive-analytical way and based on the principle of the validity of ijihad according to verse 122 of Surah Towbah; Because in this honorable verse, the discussion is about Islamic scholars who, according to the interpretation of the verse, are required to understand the religion and make all their efforts to obtain the true verdict. On the other hand, based on this verse, God has given validity to the mujtahid's fatwa, which is infallible, and in each of the ways of deriving jurisprudence, based on the methods established by the Holy Sharia, what is important is the discussion of the validity, which is the Sharia itself. It has validated the ways. In addition to that, in issuing rulings, especially government rulings, due to the requirements of time and place and the discussion of juxtaposition of rulings, there may be an expedient hidden that the obligee or the normal follower is not aware of. Therefore, the tools of correct criticism are not available for a normal imitator in order to be able to criticize the rulings of a comprehensive mujtahid or to achieve the expediency of the ruling

Key words: religious guardian, religious government, gurdian jurists' mistakes during occultation, doubts, Holy Qur'an, verse 122 of Surah Towbah

1. Associate Professor, Department of Quran and Hadith Sciences, University of Quran and Hadith, Qom, Iran. hadian.e@qhu.ac.ir



دلالت‌های آیه ۱۲۲ سوره توبه بر ردّ شبهه «امکان خطای ولی فقیه در عصر غیبت»

الهه هادیان رسنانی^۱

چکیده

یکی از شبهاتی که بر ضدّ مبانی فکری حکومت اسلامی، به‌ویژه مسئله ولایت فقیه، ترویج می‌شود، این است که چرا باید از رهبر غیرمعصوم، اطاعت بی‌چون و چرا کرد! در این پژوهش، شبهه مذکور در حوزه اطاعت از غیر مجتهد (مکلفی) که یقین به خطای مجتهد یا ولی فقیه نداشته باشد، به روش توصیفی-تحلیلی و براساس اصل حجّیت اجتهاد بنا بر آیه ۱۲۲ سوره توبه، پاسخ داده می‌شود؛ زیرا در این آیه شریفه بحث درباره اسلام‌شناس‌هایی است که به تعبیر آیه، ملزم به تفقّه در دین هستند و تمام سعی و کوشش خود را برای به دست آوردن حکم واقعی می‌نمایند. از سوی دیگر براساس این آیه، خداوند حجّیت داده به فتوای مجتهدی که غیرمعصوم است و در هریک از شیوه‌های استنباط احکام فقهی، براساس طرّقی که شارع مقدّس وضع کرده، آنچه مهم است، بحث حجّیت است که خود شارع این راه‌ها را حجّیت بخشیده است. افزون بر آن، در صدور احکام، به‌ویژه احکام حکومتی، با توجه به مقتضیات زمان و مکان و بحث تزاخم احکام، ممکن است مصلحتی نهفته باشد که مکلف یا مقلّد عادی متوجّه آن نباشد؛ و لذا لوازم نقد صحیح در مواردی برای مقلّد عادی موجود نیست تا بتواند احکام مجتهد جامع‌الشرایط را نقد کند و یا به مصلحت حکم دست یابد.

کلیدواژه‌ها: ولی فقیه، حکومت دینی، خطای فقها در دوره غیبت، شبهات، قرآن کریم، آیه ۱۲۲ سوره توبه.



مقدمه

برپایه حکومت اسلامی در ایران و روی کار آمدن ولایت فقیه، بحث جدیدی در دانش سیاسی جهان گشود و دو قطب شرق و غرب را به سختی تکان داد و تئوریسین‌های آنان را متوجه ظهور قدرتی بی‌نظیر در مقابل خود نمود و این قدرت چیزی جز قدرت اسلام نبود. این انقلاب و نظام، نمونه‌ مشابهی در جهان ندارد. گسترش و نفوذ این انقلاب به نقاط مختلف جهان و احساس خطری که مستکبران از محبوبیت و صلابت رهبری آن داشتند، منجر به شبهه افکنی آنان در سطحی وسیع علیه دین مقدس اسلام و مبانی فکری حکومت اسلامی، به ویژه مسئله ولایت فقیه، شد. از جمله این شبهات آن است که با توجه به معصوم نبودن ولی فقیه (در بحث زعامت و رهبری) و مراجع تقلید (در بحث تقلید) و احتمال خطا و اشتباه در آن‌ها، آیا اطاعت بی‌چون و چر از آن‌ها صحیح است! به عبارتی، چرا باید از رهبر غیر معصوم، اطاعت بی‌چون و چر کرد!

شبهه مذکور در سه حوزه می‌تواند طرح و بررسی شود:
الف) اطاعت غیر مجتهدی (مکلفی) که یقین به خطای ولی فقیه نداشته باشد؛
ب) اطاعت مجتهد از ولی فقیه (مجتهد از مجتهد)؛
ج) اطاعت کسی که یقین به خطای ولی فقیه دارد (از باب حجیت قطع).

در این پژوهش، شبهه مذکور، تنها در حوزه نخست به وسیله اصل حجیت اجتهاد بر اساس آیه ۱۲۲ سوره توبه و برخی دیگر از قواعد اصول فقه، تحلیل و نقد شده است.

درباره پیشینه این پژوهش باید گفت که بسیاری از فقیهان شیعه به آیه ۱۲۲ سوره توبه برای حجیت خبر واحد و حجیت فتوای مجتهد و وجوب تحصیل اجتهاد و جواز تقلید استناد کرده‌اند. (رک: آخوند خراسانی، ۱۴۰۹: ۲۹۸-۲۹۹؛ انصاری، ۱۴۲۸: ۲۲۷/۱؛ مظفر، ۱۳۷۵: ۷۵/۲-۷۹؛ صدر، ۱۴۱۸: ۱۵۶/۲؛ مشکینی اردبیلی، ۱۳۹۶: ۱۶۴؛ خمینی، ۱۴۲۶: ۹۰-۹۴؛ نجفی و عراقی، ۱۳۸۸: ۳۱ و ۲۷۶) همچنین در برخی آثار فقهی، به ویژه فقه سیاسی، به بحث امکان خطای مجتهد و چگونگی اطاعت از او پرداخته شده است. (رک: حائری، ۱۴۳۳: ۲۲۹-۲۳۶). می‌توان گفت شاخص پژوهش حاضر، بررسی و تبیین شبهه مطرح در این مقاله به صورت موردی و تخصصی با زبان ساده‌تر با استناد به برخی قواعد اصول فقه است.

۱. اصل حجیت اجتهاد بر اساس آیه ۱۲۲ سوره توبه

در نخستین پاسخ به این شبهه، بر اساس آیه شریفه مذکور، لازم است که در ابتدا، بحثی اجمالی از حکم شرعی و اقسام آن داشته باشیم.

۱-۱. تعریف حکم شرعی

اصولیون برای حکم شرعی، تقسیمات متعددی ذکر کرده‌اند؛ از جمله، حکم اولی و حکم ثانوی، حکم تکلیفی و حکم وضعی، حکم واقعی و حکم ظاهری و تقسیمات دیگری که در کتاب‌های اصول ذکر شده است. (رک: مشکینی اردبیلی، ۱۳۷۴: ۱۲۰/۱-۱۲۵). در میان این اقسام، آنچه در این نوشتار، مورد بحث ما است، دو قسم حکم ظاهری و حکم واقعی و چگونگی جمع میان آن‌ها است، اما پیش از ورود به بحث، لازم است تعریف صحیحی از حکم شرعی و چگونگی تقسیم آن به حکم ظاهری و واقعی داشته باشیم.

برای حکم شرعی تعریف‌های متعددی با عبارت‌های گوناگون بیان شده، ولی می‌توان همه آن‌ها را در این عبارت بیان کرد: «حکم شرعی عبارت است از قوانین صادرشده از سوی خداوند برای تنظیم زندگی فردی و اجتماعی انسان در ابعاد مختلف. این قوانین به وسیله خطاب‌های شرعی کتاب و سنت برای ما آشکار و بیان می‌شود؛ خواه این احکام متعلق به کارهای مکلفین باشند یا متعلق به خود مکلفین باشند یا به چیزی متعلق باشند که مرتبط با مکلفین باشد. مثلاً: حکمی مانند «صلّ» متعلق به افعال مکلفین است و حکمی مانند «زوجیت» متعلق به خود مکلفین است و حکمی مانند «ملکیت» متعلق به اموال مکلفین است که اموال، مرتبط با خود مکلفین هستند. (صدر، ۱۳۷۹: ۱۲۳/۱؛ ملکی اصفهانی، ۱۳۷۹: ۲۸۷/۱-۲۸۸)

۱-۲. اقسام حکم شرعی و اهمیت «حجیت»

همان‌گونه که بیان گردید، یک تقسیم‌بندی درباره احکام شرعی، تقسیم احکام است به احکام واقعی و احکام ظاهری. مراد از حکم واقعی، حکمی است که در واقع و نفس‌الامر ثبت و ضبط است و خداوند نسبت به آن عالم است، اما گاهی مکلف به دلایل مختلف به حکم واقعی دست نمی‌یابد؛ در چنین جایی، مولا برای رهایی مکلف از شك و سرگردانی و به سبب جهل مکلف نسبت به حکم واقعی و نداشتن راه به حکم واقعی، احکامی برای او جعل می‌کند که احکام ظاهری نامیده می‌شود. توجه به این نکته لازم است که هدف آن است که به وسیله منابع و راه‌هایی که برای ما قرار داده شده، حکم الهی را به دست آوریم تا طبق آن عمل نموده و به سعادت ابدی نائل گردیم. حال این طریق از دو حال خارج نیست:

۱- یا به حکم واقعی می‌رسیم که در این صورت به هدف اصلی رسیده‌ایم.

۲- یا در این طریق، به حکم واقعی نرسیده‌ایم، بلکه به مقصد دیگری هدایت شده‌ایم؛ ولی مهم این است که در این طریق در پیشگاه خداوند، معذور خواهیم



بود و کیفر نخواهیم شد؛ زیرا خود شارع این طریق را در حقی ما حجت نموده و بدان حجیت بخشیده است.

مثلاً اگر در عصر غیبت، نماز جمعه واجب باشد، ولی طریق که خبر واحد باشد، بر وجوب نماز ظهر قائم شده و ما ظهر را به جا آورده‌ایم، در این صورت، ما در حکم مکلف، فردای قیامت در پیشگاه خداوند معذور خواهیم بود و کیفر نخواهیم شد. و معذور بودن مکلف در این گونه خطا، آن است که مکلف وظیفه خود را به نحو احسن انجام داده و در این راه، کوتاهی ننموده است. وظیفه مجتهد این بود که تمام نیروی خود را در طبق اخلاص گذاشته و به دنبال پیدا کردن طرق رسیدن به واقع باشد و این کار را کرد و به این نتیجه رسید که مثلاً خبر واحد ثقة یا ظاهر کتاب در نزد شارع حجت است و خدای حکیم راضی شده و به ما اذن داده تا از این طریق حرکت کنیم و به واقع برسیم. با همه این امور، اگر خبر واحد مخالف واقع درآمد و ما دچار اشتباه شدیم، دیگر مقصر نخواهیم بود؛ بلکه معذور هستیم؛ زیرا خود شارع این طریق را در حقی ما حجت نموده و بدان حجیت بخشیده است. (رک: محمدی، ۱۳۸۷: ۷/۳-۸ (مباحث الحجة)) گفتنی است مبحث حجیت مهم‌ترین و اساسی‌ترین مبحث در علم اصول فقه است.

۱-۳. اصل استصحاب و ارتباط آن با بحث حجیت

برای نمونه در این موضوع به اصل استصحاب که از موارد بسیار مبتلایه مکلفین است، اشاره می‌کنیم:

یکی از اصول عملیه در علم اصول فقه، اصل عملی «استصحاب» است. بر طبق اصل استصحاب، شارع می‌گوید هر چیزی که در سابق به وجود آن یقین داشتی و سپس در وجود آن شک کردی، به شک خود اعتنا نکن؛ بلکه بر اساس یقین سابق خود عمل کن و به مقتضای یقین، هر چه بود التزام پیدا کن؛ به عبارتی، استصحاب بیانگر این است که به یقین سابق ترتیب اثر بده.

دلیل بر استصحاب، حدیث امام صادق (ع) است که زراره نقل کرده و به طریق صحیح به ما رسیده است (لَيْسَ يَبْغِي لَكَ أَنْ تَنْقُصَ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ). (رک: طوسی، ۱۴۰۷: ۴۲۲/۱) خلاصه آنکه استصحاب، اصل شرعی است و در مواردی که یقین سابق و شك لاحق موجود باشد، جاری می‌گردد. (رک: اسلامی، ۱۳۸۷: ۳۷۸/۱-۳۸۱) اکنون، در اینجا، پرسشی مطرح می‌شود و آن اینکه «به هر جهت، در چنین حالتی نیز ممکن است عمل مکلف بر اساس این قاعده، مطابق واقع نبوده باشد؛ یعنی مثلاً در حالتی که شخص یقین به وضوی سابق خود داشته، ولی شك لاحق برای وی پیدا شده؛ آن‌گاه مطابق یقین سابق، بنا را بر وضو داشتن نهاده و نماز

خوانده است؛ ولی درعین حال، ممکن است که در واقع امر، وضو نداشته و بر اثر خواب، وضوی وی باطل شده باشد؛ یعنی حکم ظاهری که براساس آن عمل کرده، مطابق حکم واقعی نبوده باشد. حال در این صورت، تکلیف نماز وی چه می‌شود که بدون وضو خوانده شده است؟»

پاسخ همان است که در بحث بدان پرداخته شد؛ یعنی مکلف در این حالت، معذور است، ولو اینکه نمازی که براساس حکم ظاهری خوانده است، مطابق حکم واقعی نبوده باشد و وضوی وی بر اثر خواب، باطل بوده باشد؛ ولی چون براساس قاعده مذکور، به یقین سابق عمل کرده و بنا را بر وضو داشتن نهاده، از وی قبول می‌شود و مقصّر نخواهد بود؛ زیرا وی در این حالت، وظیفه خود را انجام داده و در این راه، کوتاهی ننموده است. چه آن‌که وظیفه او این بوده است که به دنبال پیدا کردن حکم باشد؛ ولی در مسیر به حکم ظاهری رسید که منطبق با حکم واقعی نبود؛ اما خود شارع، یعنی خداوند حکیم، به این طریق حجّیت بخشیده است و راضی شده و به او اذن داده تا از این طریق حرکت کند و به واقع برسد. خواه در این طریق به حکم ظاهری برسد که منطبق با حکم واقعی باشد و یا به حکم ظاهری برسد که منطبق با حکم واقعی نباشد؛ ولی مسئله مهم، حجّیت بخشیدن شارع به این حکم و معذور بودن مکلف است که به نحو احسن انجام شده است.

همان‌گونه که بیان گردید، مبحث حجّیت مهم‌ترین و اساسی‌ترین مبحث در علم اصول فقه است. لازمه حجّیت يك دليل آن است که در جایی که دلیل به واقع اصابت کند، تکلیف بر مکلف منجز یا قطع و مسلم شده و مخالفت با آن مستوجب عقوبت است؛ اما در جایی که حجت به واقع اصابت نکند، تمسک به حجّیت برای مکلف، عذر محسوب شده و او را از عقاب می‌رهاند (رک: فرهنگ‌نامه اصول فقه، ۱۳۸۹: ۳۹۱).

نتیجه آن‌ک: در هریک از شیوه‌های استنباط احکام فقهی، براساس طرقي که شارع مقدّس وضع کرده است، آنچه مهم است، بحث حجّیت است که خود شارع این راه‌ها را در حقّ ما حجّت نموده و بدان حجّیت بخشیده است و به ما باعنوان مکلف، اذن داده است تا از این راه‌ها حرکت کنیم تا به مقصد و قرب و رضای او برسیم.

در نمودار زیر انواع این طرق که در اصول فقه به طرق استنباط احکام فقهی معروف است، اشاره‌ای مختصر شده است. باتوجه به برخورداری این بحث از اصطلاحات سنگین اصول فقه، سعی شده است تا بحث به صورت ساده و روان ارائه شود.



(رک: مظفر، ۱۳۷۵: ۲/ ۲۶۷ به بعد؛ انصاری، ۱۴۲۸: ۱/ ۲۵ به بعد)

۴-۱. تطبیق بحث، بنابر آیه ۱۲۲ سوره توبه و حجیت اجتهاد

بنابر مباحث اصول فقهی که به اجمال بیان گردید، اکنون نگاهی به آیه ۱۲۲ سوره توبه خواهیم داشت که بیانگر پاسخ به شبهه مطرح شده در ابتدای این بحث است:

آیه ۱۲۲ سوره توبه می‌فرماید: «وَمَا كَانَ الْمُؤْمِنُونَ لِيَنْفِرُوا كَافَّةً فَلَوْلَا نَفَرْنَا مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَلِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ لَعَلَّهُمْ يَحْذَرُونَ»
و مؤمنان وظیفه ندارند که همگی رهسپار [جهاد] شوند؛ پس چرا از هر گروهی از آنان دسته‌ای رهسپار [آگاهی یافتن از احکام و معارف دین] نمی‌شوند تا در دین آگاهی یابند و قوم خود را آنگاه که به سوی آن‌ها بازگشتند، آگاه کنند؟ باشد که [از مخالفت فرمان پروردگار] بپرهیزند؟

فضای نزول آیه شریفه

مرحوم طبرسی در «مجمع البیان» از ابن عباس چنین نقل کرده است که هنگامی که پیامبر (ص) به سوی میدان جهاد حرکت می‌کرد، همه مسلمانان به استثنای



دوره اول
شماره اول
پیاپی: ۱
بهار و تابستان
۱۴۰۱



منافقان و معذوران در خدمتش حرکت می‌کردند، اما پس از آنکه آیاتی در مذمت منافقان نازل شد و مخصوصاً متخلفان جنگ تبوك را به باد ملامت گرفت، مؤمنان را بیش‌ازپیش مصمم به شرکت در میدان‌های جهاد کرد؛ حتی در جنگ‌هایی که پیغمبر (ص) شخصاً شرکت نمی‌کرد (سریه‌ها)، همگی به سوی میدان می‌رفتند و پیامبر (ص) را تنها می‌گذارند، آیه فوق نازل شد و اعلام کرد که در غیر از مورد ضرورت، شایسته نیست همه مسلمانان به سوی میدان جنگ بروند (بلکه گروهی در مدینه بمانند، و معارف و احکام اسلام را از پیامبر (ص) بیاموزند و به دوستان مجاهدشان پس از بازگشت، تعلیم دهند). (رک: طبرسی، ۱۳۷۲: ۱۲۵/۵-۱۲۶؛ مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۸/۱۸۹-۱۹۱) برای این آیه، شأن نزول‌های دیگری که برخی مشابه همین شأن نزول هستند نیز در کتاب‌های تفسیری نقل شده است که از ذکر آن‌ها خودداری می‌کنیم.

احتمال دیگری که بعضی دیگر از مفسران نیز داده‌اند، این است که آیه حکم مستقلی را جدا از مباحث جهاد بیان می‌کند و آن اینکه مسلمانان وظیفه دارند که به عنوان يك واجب کفایی، از هر قوم و جمعیتی عده‌ای برخیزند و برای فراگرفتن معارف و تعلیمات اسلام به مراکز بزرگ اسلامی بروند و پس از فراگرفتن علوم، به شهر و دیار خود بازگردند و به تعلیم دیگران بپردازند. لازم به ذکر است که اراده هردو تفسیر بعید نیست؛ همچنین بی‌تردید، منظور از «تفقه» در دین فراگیری همه معارف و احکام اسلام اعم از اصول و فروع است، زیرا در مفهوم تفقه، همه این امور جمع است؛ بنابراین، آیه فوق دلیل روشنی است بر اینکه همواره گروهی از مسلمانان برای انجام يك واجب کفایی، باید به تحصیل علم و دانش در زمینه تمام مسائل اسلامی بپردازند و پس از فراغت از تحصیل، برای تبلیغ احکام اسلام، به نقاط مختلف، به ویژه قوم و جمعیت خود، بازگردند و آن‌ها را با مسائل اسلامی آشنا سازند. (رک: مکارم شیرازی، ۱۳۷۱: ۸/۱۸۹-۱۹۳)

روشن است که این افراد براساس آیه شریفه و نیز فضای نزول آیه، معصوم نیستند؛ ولی درعین حال، شارع مقدّس، یعنی خداوند متعال، به سخن و استنباط آنان از احکام دین، حجّیت بخشیده است.

آیه شریفه یکی از مهم‌ترین دلایل در حجّیت اجتهاد است. یعنی خداوند حجّیت داده است به فتوای مجتهدی که غیرمعصوم است. و روشن است که احتمال خطا در استنباط حکم او وجود دارد، اما همان‌گونه که در بحث گذشته (در خصوص حجّیت) گذشت، در هر یک از شیوه‌های استنباط احکام فقهی، براساس طریقی که شارع مقدّس وضع کرده است، آنچه مهم است، بحث حجّیت است که خود



شارع این راه‌ها را حجّیت بخشیده است؛ بنابراین حتّی هنگامی که حکم ظاهری که فقیه بدان دست یافته است، با حکم واقعی منطبق نباشد، معذور است و ما نیز در تقلید از حکم او، معذور هستیم؛ زیرا براساس این آیه شریفه یا ما خود توان فراگیری و استنباط تعلیمات اسلام و رساندن آن به دیگران در مسائل فروع دین را داریم (مجتهد هستیم) یا چنین توانی را نداریم و در مسائل دین به مجتهد رجوع می‌کنیم و در احکام و مسائل فروع دین از او تقلید می‌نماییم (مقلد هستیم). در هر صورت، چه مجتهد باشیم و چه مقلد، آنچه باید بدان توجه داشته باشیم، وظیفه‌ای است که خداوند تعیین نموده است و بدان حجّیت بخشیده است.

البته روشن است که دستیابی به حکم واقعی معصوم (ع) مقدور است و ایده‌آل‌ترین حالت نیز آن است که احکام دین را به صورت مستقیم از معصوم (ع) اخذ کنیم؛ ولی در مواقعی که دسترسی به معصوم (ع) میسر نیست، به‌ویژه در دوره غیبت، باید به دنبال «بدل اضطراری»، یعنی اشخاصی باشیم که نزدیک‌ترین ویژگی‌ها را به لحاظ تقوا و تدبیر و فهم نسبت به حالت ایده‌آل داشته باشند (فقیه جامع‌الشرایط).

و همچون گذشته، روشن است که وقتی می‌گوییم احتمال خطا در احکام استنباطی غیرمعصوم وجود دارد، بدان معنا نیست که احکام استنباطی فقیه، همه، خدشه دارد؛ زیرا بحث درباره اسلام‌شناس‌هایی است که به تعبیر آیه شریفه، ملزم به تفقّه در دین هستند و تمام سعی و کوشش خود را برای به دست آوردن حکم واقعی می‌نمایند. و قطعاً در موارد فراوانی منابع نیز با ملاک قرار دادن منابع استنباط احکام (کتاب، سنّت، اجماع و عقل) به احکام واقعی دست می‌یابند؛ ولی سخن در این است که اگر هم در مواردی (که ما آن موارد را نمی‌شناسیم ولی به دلیل حجّیت بخشی شارع مقدس، درباره آن‌ها نیز معذور هستیم)، به حکم واقعی نرسیدند، مهم آن است که خداوند به حکم ظاهری که فقه‌های جامع‌الشرایط استنباط کرده‌اند، حجیت بخشیده و از ما نیز عمل به همان احکام را خواسته است. همین استدلال درباره احکام حکومتی ولی فقیه در دوره غیبت نیز صادق است؛ بنابراین در پاسخ نخست به شبهه مطرح شده (احتمال اشتباه فقها و ولی فقیه در استنباط احکام فقهی و احکام حکومتی)، می‌توان به صورت خلاصه چنین گفت:

وظیفه مکلفین در دوره غیبت که مردم از دسترسی به امام معصوم (ع) محروم‌اند، به روشنی تبیین شده است؛ بدین نحو که افراد یا مجتهد هستند و یا مقلد. در صورتی که مجتهد باشند، وظیفه‌شان تفقّه در دین و استنباط احکام دین است

و در این استنباط به هر حکمی که دست یابند (حکم ظاهری منطبق بر حکم واقعی باشد و یا حکم ظاهری غیرمنطبق بر حکم واقعی)، خداوند به استنباط و احکام ظاهری که آن‌ها استنباط کرده‌اند، حجیت بخشیده است و وظیفه مقلدین را نیز این‌گونه تعیین فرموده است که به آن‌ها مراجعه کنند و احکام دین را از آن‌ها فراگیرند. و خداوند به کار هر دو حجیت بخشیده است. نکته قابل توجه دیگر، به‌ویژه درباره احکام حکومتی فقیه، آن است که در صدور احکام حکومتی، با توجه به مقتضیات زمان و مکان، ممکن است مصلحتی نهفته باشد که مکلف یا مقلد عادی متوجه آن نباشد و فهم و تحلیل درست آن نیازمند بصیرتی عمیق باشد؛ و لذا لوازم نقد صحیح در این حالت برای مقلد عادی، موجود نیست تا بتواند احکام مجتهد جامع‌الشرایط را نقد کند و یا به حکم واقعی دست یابد (به همین مناسبت، در بحث شرایط نقد، به این موضوع بیشتر خواهیم پرداخت و به این سؤال پاسخ می‌دهیم که آیا ولی فقیه را می‌توان نقد کرد یا خیر؟).

۲. فقهای جامع‌الشرایط در دوره غیبت؛ «بدل اضطراری» از معصوم (ع)

«بدل اضطراری» یعنی جانشین اضطراری؛ به این مفهوم که دوره غیبت دوره اضطرار است؛ از آن جهت که دسترسی به امام معصوم (ع) برای عموم مردم مقدور نیست؛ از سویی نمی‌توان به سبب غیبت امام معصوم (ع)، احکام دین را تعطیل کرد؛ پس لازم است به نزدیک‌ترین پیروان امام معصوم (ع) (نزدیک‌ترین حالت به حالت ایده‌آل) برای فهم دین، مراجعه کرد. این شخص یا اشخاص، جانشینان عام و «بدل اضطراری» از امام معصوم (ع) در دوره غیبت هستند.

به تعبیر آیت‌الله جوادی آملی: «مدار محوری برهان عقلی بر ولایت فقیه، همان نیابت نزدیک‌ترین پیروان امام معصوم (ع) و «بدل اضطراری» (نه بدیل عدیل) واقع شدن وی در صورت اضطرار و دسترسی نداشتن به امام معصوم (ع) است و البته برکات فراوانی در حال اختیار و حضور ولایت مدارانه معصوم بهره‌امت می‌شود که در حال اضطرار، نصیب آنان نمی‌گردد. (جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۱۵۹) ولی آنچه خداوند از مکلفین در دوره غیبت معصوم می‌خواهد، پیروی از «بدل اضطراری» (فقیه جامع‌الشرایط) است (جانشین اضطراری به دلیل شرایط اضطرار عدم دسترسی به معصوم (ع) که خود خداوند متعال نیز به استنباط چنین جانشین یا جانشینانی، حجیت بخشیده و مردم را ملزم به تبعیت از آنان نموده است). علاوه بر آنکه خود ائمه معصومین (ع) نیز که «بالإصالة اولی الأمر» در آیه شریفه «اولی الأمر» [نساء/۵۹] هستند، تبعیت از فقها در دوره غیبت را بر



شیعیان خویش لازم شمرده‌اند و دستور به پیروی از آنان داده‌اند (اطاعات بالتَّبَع از فقیه: به پیروی از فرمان معصوم (ع)). در این زمینه، روایات فراوانی از ائمه معصومین (ع) وارد شده است. (رک: کلینی، ۱۴۲۹: ۶۵۱/۱۴؛ شیخ حر عاملی، ۱۴۰۹: ۱/ ۳۴ و ۲۷ / ۳۰۰) (درباره چگونگی دلالت این روایات بر مسئله ولایت فقیه و نیز درباره دیگر روایات رک: جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۱۸۶-۱۸۸؛ خمینی، بی تا: ۵۹ به بعد) یعنی فقیه جامع الشرایط از معصوم کسب حجّیت و لزوم اطاعت می‌کند و اطاعت از او در طول اطاعت از معصوم قرار دارد نه در عرض اطاعت از معصوم و نه اینکه خود، مصداق مستقیم آیه شریفه اولی الامر باشد. اما درباره امکان خطای فقیه جامع الشرایط، با توجه به معصوم نبودن وی و تشخیص و نقد آن، اصول و شرایطی وجود دارد که بدون توجه به آن‌ها، امکان نقد فراهم نیست و لذا در اینجا به بحث نقد و لوازم و شرایط آن می‌پردازیم.

۳. نقد و شرایط آن

بی‌تردید، انتقاد و انتقادپذیری به مفهوم صحیح آن و مبتنی بر اصول و روش‌های صحیح، یکی از عوامل مهم رشد و تکامل در فرد و جامعه است. شهید مطهری در تبیین مفهوم صحیح انتقاد می‌گوید: «قوّة نقّادی و انتقادکردن به معنای عیب‌گرفتن نیست. معنای انتقاد، یک شیء را در محک قرار دادن و به وسیله محک‌زدن به آن، سالم و ناسالم را تشخیص دادن است.» (مطهری، ۱۳۷۲: ۱۹۰/۲۱).

در آموزه‌های دینی، مفاهیمی چون موعظه، تذکر، استماع قول و اتباع احسن (زمر/۱۷-۱۸)، توأسی به حق، نصیحت، امر به معروف و نهی از منکر و مانند آن، در واقع، بیانگر موضوع انتقاد و انتقادپذیری است، اما نقد صحیح و سازنده که موجب پیشرفت و تکامل فرد و جامعه می‌شود، از دو شرط اساسی برخوردار است: ۱- حُسن نیت (با هدف خیرخواهانه و اصلاح‌گرانه)؛ به تعبیر امام صادق (ع)، انتقاد باید بسان هدیه‌ای تقدیم شود (أَحَبُّ إِخْوَانِي إِلَى مَنْ أَهْدَى إِلَيَّ عُيُوبِي). (کلینی، ۱۴۰۷: ۲/ ۶۳۹)

۲- حُسن تشخیص (نقد مبتنی بر اشراف و علم و شناخت صحیح نسبت به موضوع و تشخیص صحیح از سقیم)؛ به بیان قرآن کریم: وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ، (اسراء/ ۳۶)

به تعبیر شهید مطهری، انتقادکننده باید دو شرط داشته باشد: یکی آنکه حُسن نیت داشته باشد؛ یعنی غرض شخصی نداشته باشد، مقصودش اصلاح باشد نه اینکه مقصودش لجن مال کردن و لگدمال کردن طرف باشد. دیگر آنکه

حُسن تشخیص داشته باشد؛ یعنی اهل درک و تشخیص باشد. انتقادهای جاهلانه و احمقانه بسیار زیان‌آور است؛ انتقاد اگر برمبنای حُسن نیت و حُسن تشخیص باشد، موجب حرکت و اصلاح است و اگر برمبنای سوء نیت و جهالت و عدم تشخیص و عدم آشنایی به مصالح عالیۀ اجتماع و راه صحیحی که لازم است اجتماع [طی کند] واقع شود، آن وقت چوب لای چرخ گذاشتن است و سبب هرج و مرج و توقف است. (مطهری، ۱۳۷۲: ۲۲/۲۳۸)

این دو مؤلفه یا شرط عقلایی در بیانات مقام معظم رهبری نیز چنین تبیین شده است: «انتقاد صحیح و دلسوزانه ضرری ندارد؛ اما این انتقاد بایستی به تخریب نینجامد. بعضی‌ها طوری انتقاد می‌کنند که تخریب است.» (خامنه‌ای، ۱/۰۹/۱۳۷۸).

«انتقاد اگر معنایش عیب‌جویی است، این نه چیز خوبی است نه خیلی هنر زیادی می‌خواهد نه خیلی اطلاعات می‌خواهد، بلکه انسان با بی‌اطلاعی، بهتر هم می‌تواند انتقاد کند... انتقاد معنایش این است که هر انسانی بنشیند عیارسنجی کند، ببیند نقطه ضعف کجاست؛ نقطه قوت کجاست؛ بعد ببیند این نقطه ضعف اگر می‌تواند علت‌یابی کند، به کجا برمی‌گردد؛ سراغ آنجا برود؛ یعنی آن ریشه را پیدا کند؛ اصل را پیدا کند. اگر این کار انجام شد، درست است.» (خامنه‌ای، ۱۳۷۷/۱۲/۰۴)

اکنون سؤال این است که درباره نقد معصوم (ع)، آیا حُسن تشخیص غیر معصوم می‌تواند اتفاق بیافتد؟ یعنی آیا غیر معصوم می‌تواند تشخیصی بهتر از معصوم (ع) داشته باشد تا بتواند معصوم را نقد کند؟ قطعاً خیر؛ و اصلاً ممکن است مصلحتی باشد که ما نمی‌فهمیم و در بحث مصلحت‌اندیشی و اهمیت آن در فقه سیاسی اسلام بدان خواهیم پرداخت؛ بنابراین بحث «نقد» درباره معصوم (ع) منتفی است؛ اما درباره فقیه جامع‌الشرایط چطور؟

در پاسخ باید گفت که این امر در صورتی که با هدف دلسوزی و خیرخواهی و به شرط تشخیص صحیح باشد، اشکالی ندارد، بلکه حق مردم است؛ چنان‌که در متون دینی از این حق باعنوان «النصيحة لأئمة المسلمين» (رک: کلینی، ۱/۱۴۰۷: ۴۰۳) یاد شده است، اما در این راستا، علاوه بر دو شرط فوق، باید توجه داشت که مسئله مورد نظر ممکن است بر اثر مصلحتی باشد که بررسی و تشخیص صحیح آن نیازمند دانستن مبانی صحیح اصول فقه و درباب تزاخم و ترتب احکام باشد که در بحث مصلحت‌اندیشی، بدان خواهیم پرداخت.

بحث فوق از این جهت مطرح شد که درباره تشخیص خطای ولی فقیه، ممکن است



این خطا از منظر غیرمجتهد، خطا به نظر آید؛ در حالیکه حکم یا مسئله مورد نظر ممکن است در اثر مصلحتی باشد که تشخیص صحیح آن نیازمند دانستن مبانی دیگر است و خود این امر غالباً از عهده غیرمجتهد خارج است. و در نهایت پس از مورد توجه قرار دادن همه موارد فوق نیز باید به این نکته توجه داشت که میان انتقاد کردن دو دوست یا مثلاً دو فرد عادی با انتقاد از رهبری تفاوت وجود دارد؛ زیرا در انتقاد از رهبری باتوجه به جایگاه وی در نظام اسلامی، باید بسیار هوشمندانه و در مسیر صحیح صورت گیرد تا موجب سوءاستفاده دشمن نباشد و بر همین اساس است که مجلس خبرگان رهبری کمیسیونی برای نظارت بر فعالیت‌های رهبری دارد که عملکرد ایشان را مورد بررسی قرار می‌دهد. و درعین حال، مردم نیز می‌توانند برای رعایت همه اصول و شرایط مزبور، با نوشتن نامه به دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری، انتقاد خود را بیان کنند؛ علاوه بر آنکه انتقاد از دیگر مسئولین نظام و قوای سه‌گانه نیز در اصل ۹۰ قانون اساسی مطرح شده است.

۴. مصلحت‌اندیشی و تأثیر آن در فقه سیاسی اسلام

همان‌گونه که گذشت، در فعل امام معصوم (ع) یا حتی ولی امر غیر معصوم، ممکن است مصلحتی باشد که از حوزه درک عموم مردم خارج است و یا درک آن نیاز به بصیرت و عمق نگاه خاص دارد؛ و لذا به صرف درک نکردن علت و چرایی فعل او نمی‌توان آن را مورد نقد قرار داد. به این مناسبت، نگاهی کوتاه خواهیم داشت به بحث مصلحت‌اندیشی و اهمیت آن در سیره معصومین (ع) و تأثیر آن در مباحث فقه سیاسی اسلام و پیش از آن، نگاهی به قاعده تزاحم و ترتب در اسلام خواهیم داشت.

۴-۱. نگاهی به قاعده تزاحم و ترتب در اسلام

۴-۱-۱. تزاحم

«تزاحم» در اصطلاح علم اصول فقه، عبارت است از تنافی دو حکم دارای ملاک و اعتبار در مقام امتثال؛ به این سبب که مکلف قادر به انجام هر دو در یک زمان نیست (التزاحم، هُوَ التَّنَافِي بَيْنَ الْمُحْكَمَيْنِ بِسَبَبِ عَدَمِ قُدْرَتِ الْمُكَلَّفِ عَلَى الْجَمْعِ بَيْنَهُمَا فِي عَالَمِ الْأَمْتَالِ). (هاشمی شاهرودی، ۱۴۱۷: ۲۶/۷)

علمای اصول درباره حکم تزاحم، اعتقاد دارند که عقل به انجام تکلیف مهم‌تر (اهم) و در صورت تساوی، به تخییر حکم می‌کند (حکم اهم در مقام امتثال، فعلیت می‌یابد و حکم مهم در مقام اجرا و امتثال از فعلیت می‌افتد نه از اعتبار). (رک: مشکینی اردبیلی، ۱۳۷۴: ۱۰۸-۱۱۰).

«ترتب» نظریه‌ای در اصول فقه شیعه است، به معنای فعلیت یافتن واجب مهم در صورت انجام ندادن واجب اهمّ در فرض تزامم میان اهمّ و مهم. همان‌گونه که در بحث تزامم گفته شد، هرگاه مکلف به طور هم‌زمان، با دو واجب شرعی متزامم مواجه شود، بدین معنی که در زمان معین، فقط بتواند یکی از آن دو حکم را انجام دهد، اگر یکی از آن دو مهم‌تر از دیگری باشد، وظیفه او در آن ظرف زمانی، انجام واجب مهم‌تر است و در آن ظرف زمانی، موظف به انجام واجب دیگر نیست؛ باین وجود، از دیدگاه برخی علمای اصول، انجام ندادن واجب مهم‌تر (واجب اهمّ) موجب فعلیت یافتن واجب دیگر (واجب مهم) می‌شود؛ این نظریه در اصول فقه، ترتب نامیده شده است.

غرض علمای اصول از طرح بحث ترتب، این بوده است که برای توجیه مقبول بودن عبادات مردم، هنگامی که واجب مهم‌تری را ترک می‌کنند و به واجبی دیگر یا حتی به امور مستحب می‌پردازند، راهی بیابند. (مظفر، ۱۳۷۵: ۸/۳۰۸-۳۰۹) گفتنی است، در اینکه مکلف به سبب نافرمانی نسبت به امر شارع در انجام امر اهمّ، مستحق عقاب است، بحثی نیست؛ اما بحث بر سر این است که مکلف پس از این نافرمانی، در همان ظرف زمانی تکلیف مهم‌تر، در قبال تکلیف دیگر که بالفعل بر عهده او نبوده است، چه تکلیفی دارد؟

موافقان نظریه ترتب معتقدند که در این صورت، تکلیف دوم فعلیت می‌یابد و اگر مکلف آن را انجام دهد، عمل او صحیح است و اگر مکلف از انجام این تکلیف نیز امتناع ورزد، مرتکب نافرمانی دیگری شده است. اما در مقابل، مخالفان نظریه ترتب معتقدند که اگر مکلف در ظرف زمانی تکلیف مهم‌تر، تکلیف دیگری انجام دهد، عمل او باطل است. (رک: مغنیه، ۱۹۷۵: ۱۱۶-۱۲۴)

ثمره بحث ترتب: بنابر پذیرش نظریه ترتب، در جایی که مکلف تکلیف اهمّ را انجام ندهد و به تکلیف مهم بپردازد، از سویی مستحق عقاب به سبب ترک واجب مهم‌تر است و از سوی دیگر، مستحق پاداش به سبب انجام واجب مهم است؛ ولی در صورت ردّ نظریه ترتب، از آنجا که تنها یک تکلیف بر عهده مکلف بوده است (تکلیف اهمّ)، در جایی که مکلف تکلیف اهمّ را انجام ندهد و به تکلیف مهم بپردازد، تنها مستحق عقاب است و تکلیف مهم نیز، به سبب ترک تکلیف اهمّ، از او پذیرفته نیست.

هدف از طرح این بحث: در مصلحت‌اندیشی، حکم یا جبهه مهم‌تر باید تشخیص داده شود (به ویژه در مصلحت‌اندیشی سیاسی که ممکن است در اثر تشخیص



نادرست، بنیان‌های نظام اسلامی فروریزد؛ مانند اهمیت تشخیص اولویت در زمان حکومت رسول خدا(ص) و امیرالمؤمنین(ع) (اولویت زدن استکبار و استکبارستیزی و حفظ جامعه و نظام اسلامی از فروپاشی و فوریتی مانند بحث خوارج).

۴-۲. اهمیت مصلحت‌اندیشی در سیره معصومین(ع) با نگاه به قاعده فقهی تراحم و ترتب در اصول فقه

همان‌گونه که بیان گردید، درباره فعل خود معصوم و به تبع آن فقهای جانشین ایشان در دوره غیبت، در مقام اجرا، ممکن است مصلحتی باشد که از حوزه درک بیشتر یا عموم مردم خارج است و یا نیاز به بصیرت خاص و عمیق دارد. و مردم نمی‌توانند با دیدن ظاهر عملکرد یا حکمی از رهبر معصوم(ع) و یا حتی غیر معصوم که به نظر آنان خطا می‌آید، به نقد امام و پیشوای دینی بپردازند؛ زیرا در بسیاری از موارد، احکام و عملکرد و تصمیم‌گیری‌های معصومین(ع) و پیشوایان دینی بر اساس مصلحتی است که درک آن مصالح نیازمند داشتن بصیرت و بینش عمیق خاص است و در موارد فراوانی به جهت بی‌بصیرتی بیشتر مردم، از حوزه درک و تعقل آنان خارج است. در این زمینه‌ها، می‌توان به موارد فراوان اشاره کرد که در اینجا به نمونه‌هایی اشاره می‌کنیم که در آن‌ها به‌رغم تخلفات فاحش برخی کارگزاران در زمان حکومت رسول خدا(ص) و امیرالمؤمنین(ع)، امامان معصوم(ع) آنان را بنابر مصلحتی، مجازات نکرده و یا از مناصب‌شان عزل ننمودند؛ از جمله، ابقای اشعث بن قیس به حکم امیرالمؤمنین(ع) در زمان خلافت خویش.

اشعث از سردمداران منافقین و از دشمنان بسیار پست و پرکینه علی(ع) بود و در جنگ صفین و در جریان حکمیت بزرگ‌ترین خیانت‌ها را به علی(ع) نمود. به گفته ابن ابی‌الحدید، در زمان خلافت امیرالمؤمنین(ع)، هر توطئه و اضطراب و خیانتی که به وجود می‌آمد، منشأ آن اشعث بود. (ابن ابی‌الحدید، ۱۴۰۴: ۲/۲۷۹) او کسی است که در کوفه در بام خانه‌اش، مناره‌ای ساخته بود که در اوقات نماز، هرگاه صدای اذان را از مسجد بزرگ کوفه می‌شنید، بالای مأذنه می‌رفت و با صدای بلند خطاب به علی(ع) می‌گفت: «ای مرد! تو بسیار دروغ‌گو و ساحر هستی.» (مجلسی، ۱۴۰۳: ۴۱/۳۰۶؛ هاشمی خوئی، ۱۴۰۰: ۳/۲۸۲؛ قمی، ۱۴۱۴: ۴/۴۴۵)

نمونه دیگر درباره ابن عباس، کارگزار امیرالمؤمنین(ع) و ماجرای دزدی اموال بصره به دست اوست. بر اساس نامه ۴۱ نهج البلاغه، آن‌گونه که بسیاری از شارحان نهج البلاغه و برخی تواریخ گفته‌اند، مشهور است که ابن عباس در سال



دوره اول
شماره اول
پیاپی: ۱
بهار و تابستان
۱۴۰۱

آخر حکومت امیرالمؤمنین (ع)، هنگامی که والی بصره بود، اموالی را از خزانه بیت‌المال این شهر برداشت و از آن حضرت جدا شد و به مکه گریخت و چون علی (ع) به او نامه‌ای نوشت و با توبیخ او، درخواست بازگرداندن اموال را کرد، وی اعتنائی به نامه آن حضرت نکرد. (کشی، ۱۴۰۹: ۶۰)

رهبر معظم انقلاب در دو جا این شخصیت را مذمت نموده است. (رک: خامنه‌ای، ۱۳۷۰/۰۸/۲۲؛ خامنه‌ای، ۱۳۹۶: ۱۳۵-۱۳۶)

نمونه دیگر درباره ابوموسی اشعری و ابقای او به دست امیرالمؤمنین (ع) است: نقش منفی ابوموسی در ماجرای حکمیت در جنگ صفین و انتقال خلافت به بنی امیه در منابع فراوان تاریخی نقل شده است. (رک: نصر بن مزاحم، ۱۴۰۴: ۴۹۹ به بعد؛ طبری، ۱۳۸۷: ۶۷/۵-۷۱؛ یعقوبی، بی تا: ۱۸۹/۲-۱۹۰)

و شخصیت دیگر، قاضی شریح است که در زمان حکومت امیرالمؤمنین (ع) به حکم آن حضرت، به ستم قضاوت ابقاء شد؛ درحالی که ایمان در قاضی شرط است! یا موارد فراوان دیگری مانند عدم مجازات خالد بن ولید در زمان رسول خدا (ص) که افراد زیادی از افراد قبیله بنی جذیمه را به قتل رسانید. بسیاری از مورخان، علت این کشتار را کینه شخصی خالد با قبیله بنی جذیمه دانسته‌اند. هنگامی که رسول خدا (ص) از این ماجرا مطلع شد، از کار خالد تبری جست و فرمود: «اللَّهُمَّ إِنِّي أُبْرَأُ إِلَيْكَ مِمَّا صَنَعَ خَالِدٌ»، و علی (ع) را فرستاد تا دیه کشتگان و تمام خسارات، حتی قیمت کاسه آبخوری سگ‌های آن قبیله را بپردازد. این مطلب در بسیاری از منابع تاریخی ذکر شده است. (رک: واقدی، ۱۴۰۹: ۸۷۵/۳-۸۸۴؛ ابن اثیر، ۱۴۰۹: ۵۸۷/۱-۱۴۰۹: ۶/۲-۷؛ ابن کثیر دمشقی، ۱۴۰۷: ۳۱۲-۳۱۵؛ طبری، ۱۳۸۷: ۳/۶۶؛ ابن خلدون، ۱۴۰۸: ۲/۴۶۲؛ ابن سعد، ۱۴۱۰: ۲/۱۱۲؛ ابن جوزی، ۱۴۱۲: ۳/۳۳۱؛ ابن عبد البر، ۱۴۱۲: ۲/۴۲۸؛ ابن هشام، بی تا: ۲/۴۲۹-۴۳۰؛ یاقوت حموی، ۱۹۹۵: ۴/۲۱۴؛ ابن اثیر، ۱۳۸۵: ۲/۲۵۵-۲۵۶).

اکنون سؤال این است که چرا رسول خدا (ص) و امیرالمؤمنین (ع)، به رغم چنین رفتارهایی در برخی کارگزاران خویش، رفتاری قاطع با آنان نکردند و یا آنان را از مناصب خویش عزل نمودند؟

در پاسخ، باید گفت که باتوجه به نکات بیان شده، چنین اشخاصی با عنوان «رجال سیاسی»، از جایگاه مهمی در میان مردم برخوردار بودند و همان‌گونه که در ماجرای اشعث بن قیس نیز بیان گردید، برکنار کردن برخی افراد از مناصب، موجب از دست رفتن اقبال مردم و شورش و خشم عمومی مردم می‌شد؛ چنان‌که قبل از جنگ صفین، وقتی امیرالمؤمنین (ع) اشعث را از ریاست کنده و ربیع‌عزل



کرد، افراد قبیلهٔ او به خشم آمده و آتش فتنه و اختلاف در میان دو قبیله، به ویژه با اعمال سیاست معاویه، افروخته شد؛ و چنان شد که در صورت عزل اشعث، افراد قبیلهٔ او نیز در جنگ شرکت نمی‌کردند (نصر بن مزاحم، ۱۴۰۴: ۱۳۷-۱۴۰)؛ در حالی که امیرالمؤمنین (ع) برای رسیدن به اولویت حکومت، یعنی مقابله و زدن بنی امیه، به نیروهای خود نیاز داشت و لذا با مصلحت‌اندیشی صحیح، اهمّ جامعهٔ اسلامی (زدن استکبار بنی امیه) را بر مهم (عزل چنین کارگزارانی که از مقبولیت مردمی برخوردار بودند) ترجیح داد و اشعث را ابقاء کرد.

دربارهٔ ابن عباس نیز حتی پس از آنکه ابن عباس با اموال بیت‌المال از بصره به سوی مکه رفت، امیرالمؤمنین (ع) تنها به توییح او به نامه‌ای بسنده نمود؛ و نیرویی برای دستگیری او و آوردن او از مکه به کوفه گسیل نداشت؛ زیرا رسیدگی به این مسئله و اختصاص بخشی از نیرو و امکانات حکومت برای این امر، به ویژه در سال آخر خلافت امیرالمؤمنین (ع) که مصادف با فتنهٔ غارات معاویه بود (رك: ثقفی کوفی، ۱۳۵۳: ۴۱۶/۲-۵۱۲) و حکومت امیرالمؤمنین با خطرات و آشوب‌های منطقه‌ای ناشی از فتنهٔ معاویه مواجه بود، موجب ضعیف شدن قوای حضرت و در نتیجه شدت یافتن فتنهٔ بنی امیه و در نهایت ضعف و نابودی حکومت امیرالمؤمنین می‌شد؛ زیرا در اثر سیاست‌های اعمال شده در حکومت خلفای پیشین، افرادی مانند ابن عباس از جایگاه مردمی مطلوبی با عنوان نزدیکیان رسول خدا (ص)، برخوردار شده بودند و مرجعیت علمی چنین کسی در میان مردم، حتی گاهی بیش از اهل بیت (ع) شناخته می‌شد (رك: یوسفی، ۱۳۹۸: ۵۷-۱۰۶)؛ و لذا با جلب و محاکمهٔ ابن عباس، امیرالمؤمنین (ع) بخش زیادی از نیروهای خویش را در این‌گونه قضایا و عزل‌ها از دست می‌داد. بر این اساس، آن حضرت دربارهٔ کارگزاران حکومتی خویش با مصلحت‌اندیشی دقیق، جلوی فتنه‌های بیشتر در جامعهٔ اسلامی را می‌گرفت.

دربارهٔ اشخاص دیگری مانند شریح قاضی نیز امیرالمؤمنین (ع) بر اساس همان مصالحی که گفته شد، شریح قاضی را ابقاء کردند؛ زیرا چنین اشخاصی که متأسفانه با عنوان «رجال سیاسی» محسوب می‌شدند، از زمان خلفای پیشین، جایگاهی خاص در ذهن مردم به دست آورده بودند و امیرالمؤمنین (ع) برای جلوگیری از متفرق شدن مردم و عدم بروز فتنهٔ اختلافات داخلی، از عزل شریح صرف نظر کردند و تنها کاری که توانستند انجام دهند، این بود که شروطی برای او نهادند و قضاوت مشروط او را پذیرفتند (مجلسی، ۱۴۰۶: ۱۹/۶).

تعداد زیادی از آیات قرآن و حتی سوره‌ای در قرآن کریم، به مسئلهٔ نفاق و جریان

آن اختصاص دارد و روشن است که این امر بیانگر عمق اهمیت مسئله نفاق و گسترش و تأثیر آن در همه ادوار تاریخ اسلام است. این جریان در زمان رسول خدا(ص) در میان صحابه رسول خدا(ص) نیز نفوذ داشت و بسیاری از خواص و رجال سیاسی جامعه آن روز، به ویژه در اواخر حیات رسول خدا(ص) و پس از فتح مکه، از روی نفاق، مسلمان شدند تا از این طریق بتوانند به منافع و اهداف دنیاپرستانه خویش دست یابند.

این اشخاص، با عنوان «رجال سیاسی»، قبل و پس از مسلمانی‌شان، صاحب نفوذ و قدرت در میان مردم بودند و بسیاری از مردم حتی پس از اسلام آوردن این افراد، حاضر نبودند هزینه مقابله با آن‌ها را بپردازند. و روشن است که تا هنگامی که بدنه جامعه به جهت بی‌بصیرتی، ظرفیت شناخت منافق را نداشته باشد و هزینه مقابله با فتنه منافق را نتواند تحمل کند و بپردازد، رهبر جامعه، حتی اگر امام معصوم (ع) باشد، به تنهایی، نمی‌تواند کاری انجام دهد و بدنه جامعه را به جلو حرکت دهد.

بدون شک، امام و رهبر باید به اندازه ظرفیت جامعه حرکت کند، زیرا در غیراین صورت، بنیان‌های جامعه از هم فرومی‌ریزد؛ و این وظیفه عمّارهای جامعه است که در این زمینه، یعنی ظرفیت‌سازی جامعه برای شناخت دشمن، به ویژه جریان نفاق، بکوشند و بصیرت را در بدنه جامعه تقویت نمایند. که اگر اینان نیز به تکلیف خود عمل نکنند، رهبر جامعه، حتی اگر شخصی مانند امیرالمؤمنین (ع) یا حتی رسول خدا(ص) باشد، نمی‌تواند به حکم اولی عمل کند؛ بلکه باید طبق مصلحت‌اندیشی و مطابق با حکم ثانوی عمل نماید تا بتواند نظام اسلامی را حفظ کند و دفع آفند نماید.

از آنچه بیان گردید و نمونه‌هایی که در سیره برخی معصومین (ع) و مصلحت‌اندیشی ایشان ذکر شد، روشن می‌شود که ائمه معصومین (ع) براساس حفظ مصالح نظام اسلامی و نیز براساس جایگاه هر حکم از نظر اهمیت، حکم مهم‌تر را مقدم داشته و آن را اجرا می‌کردند و حکم مزاحم با آن را به صورت موقت و تا زمانی که تزامم وجود داشت، تعطیل می‌کردند؛ و این تعطیلی حکم مهم و فعلیت یافتن اهم تا زمانی که تزامم مذکور وجود داشته باشد، ادامه دارد؛ زیرا در غیراین صورت، یعنی اخذ حکم مهم به جای حکم اهم، در مواردی، حتی ممکن است موجب فروپاشی نظام اسلامی شود. و از اینجا اهمیت بحث تزامم و ترتب احکام و لزوم تشخیص حکم اهم و مهم و اخذ اهم روشن می‌شود؛ به ویژه در جایی که موضوع در دسته مسائل احکام فقهی اجتماعی-سیاسی اسلام باشد.



در دوره غیبت نیز فقیه جامع الشرایط، اگر در مصلحت‌اندیشی، حکمی از احکام را مانع اصل نظام اسلامی و مضر به حال مسلمانان تشخیص دهد، موقتاً آن را تعطیل می‌کند. (جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۲۴۷) و این همان است که امام خمینی (ره) در یکی از بیانات خود فرمودند: «حکومت که شعبه‌ای از ولایت مطلقه رسول الله (ص) است، یکی از احکام اولیه اسلام است؛ و مقدم بر تمام احکام فرعیه، حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. حاکم می‌تواند مساجد را در موقع لزوم تعطیل کند؛ و مسجدی که ضرار باشد، در صورتی که رفع بدون تخریب نشود، خراب کند. حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است در مواقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک‌جانبه لغو کند. و می‌تواند هر امری را، چه عبادی و یا غیر عبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند. حکومت می‌تواند از حج که از فرایض مهم الهی است، در مواقعی که مخالف صلاح کشور اسلامی دانست، موقتاً جلوگیری کند.» (خمینی، ۱۳۸۹: ۲۰/۴۵۲)

گفتنی است برای تزامم مثال‌های زیادی در فقه سیاسی اسلام می‌توان ذکر کرد؛ برای مثال، حکم تاریخی میرزای شیرازی در حرمت استعمال تنباکو در تزامم با حکم «وجوب دفع تسلط کافران». (رک جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۲۴۶)

این همان بحث ولایت مطلقه فقیه است که در موارد تزامم احکام اسلامی با یکدیگر، ولی فقیه برای رعایت مصلحت مردم و نظام اسلامی، اجرای برخی از احکام دینی را برای اجرای احکام دینی مهم‌تر، موقتاً تعطیل می‌کند و اختیار او در اجرای احکام و تعطیل موقت اجرای برخی احکام (مقدم کردن اهم بر مهم)، مطلق است و شامل همه احکام گوناگون اسلام می‌شود. (رک: جوادی آملی، ۱۳۸۳: ۲۵۱)

نتیجه‌گیری

آیه ۱۲۲ سوره توبه، یکی از مهم‌ترین دلایل در حجیت اجتهاد است و همان‌گونه که گذشت، در هریک از شیوه‌های استنباط احکام فقهی براساس طریقی که شارع مقدس وضع کرده است، آنچه مهم است، بحث «حجیت» است که خود شارع این راه‌ها را حجیت بخشیده است؛ بنابراین حتی در هنگامی که حکم ظاهری که فقیه بدان دست یافته است، با حکم واقعی منطبق نباشد، معذور است و ما نیز در تقلید از حکم او، معذور هستیم؛ و در هر صورت، چه مجتهد باشیم و چه مقلد، آنچه باید بدان توجه داشته باشیم، وظیفه‌ای است که خداوند تعیین

نموده است و بدان حجّیت بخشیده است.

البته روشن است که وقتی می‌گوییم احتمال خطا در احکام استنباطی غیرمعصوم وجود دارد، این بدان معنا نیست که همه احکام استنباطی فقیه دچار خدشه است؛ زیرا بحث درباره اسلام‌شناس‌هایی است که به تعبیر آیه شریفه، ملزم به تفقّه در دین هستند و تمام سعی و کوشش خود را برای به دست آوردن حکم واقعی می‌نمایند. و قطعاً در مواردی فراوانی با ملاک قرار دادن منابع استنباط احکام (کتاب، سنت، اجماع و عقل) نیز به احکام واقعی دست می‌یابند. نکته قابل توجه دیگر، به‌ویژه درباره احکام حکومتی فقیه، آن است که در صدور احکام، به‌ویژه احکام حکومتی، با توجه به مقتضیات زمان و مکان و بحث تزام احکام، ممکن است مصلحتی نهفته باشد که مکلف یا مقلدِ عادی متوجه آن نباشد و فهم و تحلیل درست آن نیازمند بصیرتی عمیق باشد؛ و لذا لوازم نقد صحیح در مواردی برای مقلدِ عادی موجود نیست تا بتواند احکام مجتهد جامع‌الشرایط را نقد کند و یا به مصلحت حکم دست یابد.



منابع

۱. قرآن کریم.
۲. آخوند خراسانی، محمد کاظم بن حسین (۱۴۰۹). «کفایة الأصول». قم: موسسة آل البيت عليهم السلام.
۳. ابن ابی الحدید، عبد الحمید بن هبة الله (۱۴۰۴). «شرح نهج البلاغة لابن ابی الحدید»، به تحقیق و تصحیح محمد ابوالفضل ابراهیم. قم: مکتبه آية الله المرعشی النجفی.
۴. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن محمد الجزری (۱۴۰۹). «أسد الغابة فی معرفة الصحابة». بیروت: دارالفکر.
۵. همو — «۱۳۸۵». «الكامل فی التاريخ، بیروت». بیروت: دارصادر — داربیروت.
۶. ابن جوزی، أبو الفرج عبدالرحمن بن علی بن محمد (۱۴۱۲). «المنتظم فی تاریخ الأمم و الملوك»، به تحقیق محمد عبد القادر عطا و دیگران. بیروت: دارالکتب العلمیة.
۷. ابن خلدون، عبدالرحمن بن محمد (۱۴۰۸). «دیوان المبتدأ و الخبر فی تاریخ العرب و البربر و من عاصرهم من ذوی الشأن الأكبر (تاریخ ابن خلدون)»، به تحقیق خلیل شحادة، چ دوم. بیروت: دار الفکر.
۸. ابن سعد، محمد بن سعد بن منیع الهاشمی البصری (۱۴۱۰). «الطبقات الكبرى»، به تحقیق محمد عبد القادر عطا. بیروت: دارالکتب العلمیة (مشخصات نشر الطبقة الخامسة: به تحقیق محمد بن صامل السلمی. الطائف: مکتبه الصدیق. ۱۴۱۴)، دو جلد.
۹. ابن عبدالبر، أبو عمر یوسف بن عبدالله بن محمد (۱۴۱۲). «الاستیعاب فی معرفة الأصحاب»، به تحقیق علی محمد الجاوی. بیروت: دارالجلیل.
۱۰. ابن کثیر دمشقی، أبو الفداء اسماعیل بن عمر (۱۴۰۷). «البداية و النهاية». بیروت: دارالفکر.
۱۱. ابن هشام، عبدالملک بن هشام الحمیری المعافری (بی تا). «السيرة النبویة»، به تحقیق مصطفی السقا و دیگران. بیروت: دارالمعرفة.
۱۲. اسلامی، رضا (۱۳۸۷). «قواعد کلی استنباط (ترجمه و شرح دروس فی علم الأصول)»، چاپ پنجم. قم: موسسه بوستان کتاب.
۱۳. انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۴۲۸). «فرائد الأصول»، چاپ نهم. قم: مجمع الفكر الاسلامی.
۱۴. ثقفی کوفی، ابواسحاق ابراهیم بن محمد (۱۳۵۳). «الفارات»، به تحقیق جلال الدین حسینی ارموی. تهران: انجمن آثار ملی.
۱۵. حائری، سید کاظم (۱۴۳۳). «ولاية الأمر فی عصر الغیبة»، چ پنجم. قم: مجمع الفكر الاسلامی.
۱۶. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۳). «ولاية فقیه، ولايت، فقاها و عدالت»، چاپ چهارم. قم: مرکز نشر اسراء.
۱۷. خامنه ای، علی (۱۳۷۷/۱۲/۰۴). «بیانات در جلسه ی پرسش و پاسخ با مدیران مسئول و سردبیران نشریات دانشجویی».
۱۸. همو —، (۲۲/۰۸/۱۳۷۰). «بیانات در دیدار با جمع کثیری از پرستاران، به مناسبت میلاد حضرت زینب کبری (س) و روز پرستار».
۱۹. همو —، (۰۹/۰۱/۱۳۷۸). «پاسخهای رهبر معظم انقلاب اسلامی به پرسشهای دانشجویان در دانشگاه صنعتی شریف».
۲۰. همو —، (۱۳۹۶). «همرمان حسین(ع)». تهران: انتشارات انقلاب اسلامی.
۲۱. خمینی، روح الله، (۱۴۲۶). «الاجتهاد و التقليد». تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره).
۲۲. همو —، (۱۳۸۹). «صحیفه امام، چ پنجم». تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
۲۳. همو —، (بی تا). «ولاية فقیه (حکومت اسلامی)». تهران: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س).
۲۴. صدر، محمد باقر (۱۴۱۸). «دروس فی علم الأصول»، چاپ پنجم. قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
۲۵. همو — (۱۳۷۹). «المعالم الجديدة للأصول»، چاپ دوم. قم: کنگره شهید صدر.

مطالعات
فقهیه و حقوقی
پیاپی: ۱
بهار و تابستان
۱۴۰۱

دوره اول
شماره اول
پیاپی: ۱
بهار و تابستان
۱۴۰۱

۲۶. طبرسی، فضل بن حسن (۱۳۷۲). «مجمع البیان فی تفسیر القرآن»، به تصحیح فضل‌الله یزدی طباطبایی و دیگران، چاپ سوم. تهران: ناصر خسرو.
۲۷. طبری، أبو جعفر محمد بن جریر (۱۳۸۷). «تاریخ الأمم و الملوک»، به تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، چاپ دوم. بیروت: دار التراث.
۲۸. طوسی، محمد بن الحسن (۱۴۰۷). «تهذیب الأحکام»، به تحقیق و تصحیح حسن الموسوی خراسان، چاپ چهارم. تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۲۹. عراقی، ضیاء‌الدین (۱۳۸۸). «الاجتهاد و التقليد (تقریرات ضیاء‌الدین نجفی)». قم: نوید اسلام.
۳۰. قمی، عباس (۱۴۱۴). «سفینه البحار». قم: اسوه.
۳۱. کشی، محمد بن عمر (۱۴۰۹). «رجال الکشی - إختیار معرفة الرجال»، به تحقیق و تصحیح محمد بن الحسن طوسی و دیگران. مشهد: مؤسسه نشر دانشگاه مشهد.
۳۲. کلینی، محمد بن یعقوب (۱۴۰۷). «الکافی»، به تحقیق و تصحیح علی اکبر غفاری و دیگران، چاپ چهارم. تهران: دارالکتب الإسلامیه.
۳۳. مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی (۱۴۰۳). «بحار الأنوار»، چاپ دوم. بیروت: دار إحياء التراث العربی.
۳۴. مجلسی، محمد تقی بن مقصود علی (۱۴۰۶). «روضه المتقین فی شرح من لا یحضره الفقیه»، به تحقیق و تصحیح موسوی کرمانی و دیگران، چاپ دوم. قم: مؤسسه فرهنگی اسلامی کوشان‌بور.
۳۵. محمدی، علی (۱۳۸۷). «شرح اصول فقه»، چاپ دهم. قم: دار الفکر.
۳۶. مشکینی اردبیلی، علی (۱۳۷۴). «اصطلاحات الأصول و معظم أبحاثها»، چاپ ششم. قم: الهادی.
۳۷. هـمـو — (۱۳۹۶). «تحریر المعالم فی أصول الفقه». قم: مهر.
۳۸. مرکز اطلاعات و مدارک اسلامی (۱۳۸۹). «فرهنگ نامه اصول فقه». قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، معاونت پژوهشی دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
۳۹. مطهری، مرتضی (۱۳۷۲). «مجموعه آثار استاد شهید مطهری»، چاپ هشتم. قم: صدرا.
۴۰. مظفر، محمد رضا (۱۳۷۵). «أصول الفقه»، چاپ پنجم. قم: اسماعیلیان.
۴۱. مغنیه، محمد جواد (۱۹۷۵). «علم أصول الفقه فی توبه الجدید». بیروت: دار العلم للملایین.
۴۲. مقریزی، تقی‌الدین أحمد بن علی (۱۴۲۰). «متاع الأسماع بما للنبی من الأحوال و الأموال و الحفدة و المتاع»، به تحقیق محمد عبد الحمید النمیسى. بیروت: دار الکتب العلمیه.
۴۳. مکارم شیرازی، ناصر و با همکاری جمعی از نویسندگان (۱۳۷۱). «تفسیر نمونه»، چاپ دهم. تهران: دار الکتب الإسلامیه.
۴۴. ملکی اصفهانی، مجتبی (۱۳۷۹). «فرهنگ اصطلاحات اصول». قم: عالمه.
۴۵. نصر بن مزاحم (۱۴۰۴). «وقعة صفتین»، به تحقیق و تصحیح عبدالسلام محمد هارون، چاپ دوم. قم: مکتبه آیه الله المرعشی النجفی.
۴۶. واقدی، محمد بن عمر (۱۴۰۹). «کتاب المغازی»، به تحقیق مارسدن جونس، چاپ سوم. بیروت: مؤسسه الأعلمی.
۴۷. هاشمی خویی، میرزا حبیب‌الله (۱۴۰۰). «منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه»، ترجمه حسن حسن‌زاده آملی و دیگران، به تحقیق و تصحیح ابراهیم میانجی، چاپ چهارم. تهران: مکتبه الإسلامیه.
۴۸. هاشمی شاهرودی، محمود و محمد باقر صدر، (۱۴۱۷). «بحوث فی علم الأصول (تقریرات)»، چاپ سوم. قم: مؤسسه دائره المعارف فقه اسلامی بر مذهب اهل بیت علیهم السلام.
۴۹. یاقوت حموی، شهاب‌الدین ابو عبد الله (۱۹۹۵). «معجم البلدان»، چاپ دوم. بیروت: دار صادر.
۵۰. یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب بن جعفر بن وهب واضح الکاتب العباسی المعروف بالیعقوبی (بی تا). «تاریخ الیعقوبی». بیروت: دار صادر.
۵۱. یوسفی، ناصر و سید علی آقامیری (۱۳۹۸). «ابن عباس، اجتهاد در برابر ولی». قم: عصر صادق.

References

1. The Holy Quran.
2. Akhund Khorasani, Muhammad Kazem bin Hossein (1409). "Sufficiency of fundamentals". Qom: Al-Bayt Institute, peace be upon them.
3. Ibn Abi al-Hadid, Abd al-Hamid ibn Hibatallah (1404). "Explanation of Nahj al-Balaghah by Ibn Abi al-Hadid", researched and edited by Muhammad Abulfazl Ibrahim. Qom: Ayatollah al-Marashi al-Najafi library.
4. Ibn Athir, Izzaldin Abu al-Hassan Ali Ibn Muhammad al-Jazari (1409). "The lion of the forest in the knowledge of the Companions." Beirut: Dar al-Fakr.
5. _____. (1385). "Al-Kamel Fi Tarikh, Beirut". Beirut: Dar Sader - Dar Beirut.
6. Ibn Juzi, Abu al-Fraj Abd al-Rahman bin Ali bin Muhammad (1412). "Al-Muntazem in the History of the Nations and the Kings", by the research of Muhammad Abdul Qadir Atta and others. Beirut: Dar al-Ketab al-Elamiya.
7. Ibn Khaldoun, Abdul Rahman Ibn Muhammad (1408). "Diwan al-Mubda'a and al-Khobar in the history of the Arabs and the Berbers and I am aserham min Dhu al-Shaan al-Akbar (History of Ibn Khaldun)", by Khalil Shahadah's research, ch. II. Beirut: Dar al-Fakr.
8. Ibn Sa'd, Muhammad bin Sa'd - bin Man'i al-Hashemi al-Basri (1410). "Al-Taqabat al-Kubara", by Mohammad Abdul Qadir Atta's research. Beirut: Dar al-Kitab al-Elamiya (specification of the publication of the fifth tabqa: by the research of Muhammad bin Samil al-Salami. Al-Taif: Al-Siddiq Library. (1414), two volumes).
9. Ibn Abd al-Barr, Abu Umar Yusuf bin Abdullah bin Muhammad (1412). "Assessment in the knowledge of the Companions", by the research of Ali Muhammad Al-Bajawi. Beirut: Dar al-Jil.
10. Ibn Kathir Damascus, Abu al-Fada Ismail Ibn Omar (1407). "The beginning and the end". Beirut: Dar al-Fakr.
11. Ibn Hisham, Abd al-Malik bin Hisham al-Humiri al-Maafari (Bita). "Al-Sira Al-Nabaw-iyya", according to the research of Mustafa Al-Saqa and others. Beirut: Dar al-Marafa
12. Islami, Reza (1387). "General Rules of Inference (Translation and Description of Lessons in Fundamental Science)", fifth edition. Qom: Bo'stan Kitab Institute.
13. Ansari, Morteza bin Muhammad Amin (1428). "Faried Al-Usul", ninth edition. Qom: Jamal al-Fakr al-Islami.
14. Thaqfi Kofi, Abu Ishaq Ibrahim Ibn Muhammad (1353). "Al-Gharat", researched by Jalaluddin Hosseini Ermavi. Tehran: Association of National Artifacts.
15. Haeri, Seyed Kazem (1433). "Walayat al-Amr in the Age of Al-Ghaiba", Chapter V. Qom: Islamic Thought Forum.
16. Javadi Amoli, Abdullah (1383). "Velayat Faqih, Province, Jurisprudence and Justice", 4th edition. Qom: Isra Publishing Center.
17. Khamenei, Ali (04/12/1377). "Statements in the question and answer session with responsible managers and editors of student publications".
18. _____. (22/08/1370). "Statements in a meeting with a large number of nurses, on the occasion of the birth of Hazrat Zeinab Kobari (PBUH) and Nurse's Day".
19. _____. (01/09/1378). "Answers of the Supreme Leader of the Islamic Revolution to the questions of students at Sharif University of Technology".
20. _____. (2016). "Hussein's companions (pbuh)". Tehran: Islamic Revolution Publications.
21. Khomeini, Ruhollah, (1426). "Al-Ijtihad and Al-Taqlid". Tehran: Institute for organizing and publishing the works of Imam Khomeini (RA).
22. _____. (1389). "Sahifah Imam, Chapter 5". Tehran: Imam Khomeini (PBUH) Editing and Publishing Institute.
23. _____. (Bita). "Walayat Faqih (Islamic Government)". Tehran: Imam Khomeini (PBUH) Editing and Publishing Institute.
24. Sadr, Muhammad Baqir (1418). "Lessons in Fundamental Science", fifth edition. Qom: Al-Nashar al-Islami Institute.
25. _____. (1379). "Al-Maalam al-Jada al-Asul", second edition. Qom: Martyr Sadr Congress.
26. Tabarsi, Fazl bin Hasan (1372). "Majjam al-Bayan fi Tafsir al-Qur'an", edited by

- Fadlullah Yazidi Tabatabayi and others, third edition. Tehran: Nasser Khosrow.
27. Tabari, Abu Jaafar Muhammad bin Jarir (1387). "The History of the Gentiles and the Kings", according to the research of Muhammad Abu Al-Fazl Ibrahim, second edition. Beirut: Dar Altrath.
28. Tusi, Mohammad bin Al-Hassan (1407). "Tahdeeb al-Ahkam", researched and corrected by Hasan Al-Mousavi Khorsan, 4th edition. Tehran: Dar al-Ketab Islamiyya.
29. Iraqi, Ziauddin (1388). "Al-Ijtihad and Al-Taqlid (Zia al-Din Najafi's commentary)". Qom: Navid Islam.
30. Qomi, Abbas (1414). "Safina al-Bahar". Qom: Asveh.
31. Kashi, Mohammad bin Umar (1409). "Rajal al-Kashi - Ikhtiyar al-Marifa al-Rijal", researched and corrected by Muhammad bin Al-Hassan Tosi and others. Mashhad: Publishing Institute of Mashhad University.
32. Kliny, Mohammad bin Yaqub (1407). "Al-Kafi", researched and corrected by Ali Akbar Ghaffari and others, fourth edition. Tehran: Islamic Darul Kitab.
33. Majlisi, Mohammad Bakharbin Mohammad Taqi (1403). "Bihar Anwar", second edition. Beirut: Revival of Arab Heritage.
34. Majlisi, Mohammad Taqi Bin Maqsood Ali (1406). "Rawda al-Mu'taqeen fi Sharh Man la Yahdrah al-Faqih", researched and edited by Mousavi Kermani and others, second edition. Qom: Kushanbur Islamic Cultural Institute.
35. Mohammadi, Ali (1387). "Explanation of principles of jurisprudence", 10th edition. Qom: Dar al-Fakr.
36. Mishkini Ardabili, Ali (1374). "Terminology of the principles and most researches", 6th edition. Qom: Al-Hadi.
37. _____ (1396). "Tahrir al-Mulamm in the principles of jurisprudence". Qom: Mehr.
38. Islamic Information and Documents Center (1389). "Dictionary of principles of jurisprudence". Qom: Research Institute of Islamic Sciences and Culture, Research Deputy of Islamic Propaganda Office of Qom Seminary.
39. Motahari, Morteza (1372). "Collection of Master Shahid Motahari's works", 8th edition. Qom: Sadra.
40. Muzaffar, Mohammad Reza (1375). "Principles of jurisprudence", fifth edition. Qom: Ismailian.
41. Moghnic, Mohammad Javad (1975). "The knowledge of principles of jurisprudence in the new dress". Beirut: Dar Al Alam for millions.
42. Moghrizi, Taqi al-Din Ahmed bin Ali (1420). "Imta'a al-Ismaa Bama l-Nabi Min Ahadal wa Al-Mafal wa Al-Hafda wa Al-Muta'a", by Muhammad Abd al-Hamid al-Namisi. Beirut: Dar al-Kutub Al-Elamiya.
43. Makarem Shirazi, Nasser and with the collaboration of a group of writers (1371). "Example interpretation", 10th edition. Tehran: Islamic Books Dar.
44. Maleki Esfahani, Mojtabi (1379). "Dictionary of Usul Terms". Qom: Scholar.
45. Nasr bin Muzahm (1404). "The incident of Safin", researched and corrected by Abdul-Salam Mohammad Haroun, second edition. Qom: Ayatollah al-Marashi al-Najafi library.
46. Waqidi, Mohammad bin Umar (1409). "Kitab al-Maghazi", researched by Marsden Jones, third edition. Beirut: Al-Alami Institute.
47. Hashemi Khoi, Mirza Habibullah (1400). "Manhaj al-Bara'a fi Sharh Nahj al-Balagha", translated by Hasan Hassanzadeh Amoli and others, researched and corrected by Ibrahim Mianji, 4th edition. Tehran: Islamic Library.
48. Hashemi Shahrudi, Mahmoud and Mohammad Bagher Sadr, (1417). "Researches in the science of Islam (reports)", third edition. Qom: Islamic jurisprudence encyclopedia institute on the religion of Ahl al-Bayt, peace be upon them
49. Yaqut Hamavi, Shahabuddin Abu Abdullah (1995). "Majam al-Baldan", second edition. Beirut: Dar Sader
50. Yaqoubi, Ahmed bin Abi Yaqoob bin Jafar bin Wahb, the author of al-Abbas, known as Bali Yaqoubi (Bita). "The History of Yaqoubi". Beirut: Dar Sader
51. Yousefi, Naser and Seyed Ali Aghamiri (2018). "Ibn Abbas, Ijtihad against Wali". Qom: Asr Sadiq